

نوسانات ارزش پول و تأثیر آن بر سپرده‌های مدت‌دار حضرت آیت‌الله محمدعلی تسخیری

ریاست محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

۱- طرح مسأله و ابهام حقیقی آن

در پی جایگزینی اسکناس (پول اعتباری) به جای فلزاتی چون طلا و نقره که خود فی نفسه دارای ارزش هستند - و نیز مطرح شدن عوامل تورم و نوسانات شدید قیمتها که بر قدرت خرید پول تأثیر می‌گذارد و از ارزش آن در برابر منافع، کالاها و خدمات ارائه شده می‌کاهد، این مشکل به ویژه در عرصه بدهی‌ها، مطرح گردید؛ زکات، احکام صرف، احکام مربوط به ضمان و غیره از دیگر گستره‌های چنین مشکلی است که تنها بر دیون (بدهی‌ها) انگشت می‌گذاریم. در این راستا ابهام حقیقی در پیامدهای دو نکته متضاد، نهفته است

نخست: مثلی بودن این اوراق یا اسناد نقدی (اسکناس‌ها و...): مثلی یعنی اینکه چیزی دارای عوض (مانند) باشد و بتوان هر واحد از آن را به جای دیگری به کار برد که شامل اشیای پیمانانه‌پذیر، شمارش‌پذیر یا وزن‌پذیر می‌گردد؛ در برابر «قیمی»، را داریم که نمونه آن حیوانات، کالاها و زمین است و بنابراین اگر کسی اسکناسی (پولی) قرض کند یا غضب نماید باید تنها، مثل آنرا بازگرداند.

دوم - عدالت: چه بسیار اتفاق می‌افتد که کسی مبلغی پول را از روی خیرخواهی، به دیگری قرض می‌دهد، هنگامی که زمان سررسید فرا می‌رسد وام دهنده متوجه می‌شود که قدرت خرید پولی که بازپس می‌گیرد، بسی کمتر از پول پرداختی است این نکته در بدهی‌ها و مهریه‌ها که دچار تغییرات فاحشی می‌شوند و پیامدهای فراوانی در سطح بین‌المللی و فردی دارند و بی‌تردید شبهه ظلم و نقض عدالت در آنها دیده می‌شود، هم مطرح است.

تمام راه‌های ارائه شده، کوشش داشته‌اند این تناقض را بر پایه انگشت‌گذارن بر ارزش مالی

(اسکناس‌های مبادله شده) به اعتبار اینکه فاقد هرگونه ارزش استعمالی هستند، حل کنند، اشیای دیگر و حتی طلا و نقره و پولهای سکه‌ای رایج نیز (که در مورد کالاهای کوچک، جای طلا و نقره را می‌گیرند و ارزش مبادله‌ای آنها بیش از ارزش استعمالی است) دارای ارزش استعمالی هستند که نوعی مثلی بودن را برای آنها، تحقق می‌بخشد حال آنکه این اوراق مالی (اسکناس‌ها و...) طبیعتاً و به ویژه پس از آنکه پشتوانه طلای آنها نیز برداشته شد و به صورت اعتباری درآمدند^۱ می‌باشند.

برخی دیگر از راه حل‌های ارائه شده بر این نکته تأکید دارند که عدالت، بنا به تصریح قرآن کریم نسبت به آن: «فلکم رؤوس الاموالکم لاتظلمون و لاتظلمون» (بقره ۲۷۹-) (اصل سرمایه از آن شماست در این حال نه ستم کرده‌اید و نه تن به ستم داده‌اید)، در نظام معاملات از اعتبار کامل برخوردارست، ولی در مواردی که برای اموال آفت یا اتفاق خاصی افتاده باشد، عدالت همچنان که مستلزم جبران زیان حاصله باشد اقتضای حفظ سیستم و عدم اختلال در آن را نیز دارد و اگر روی «قیمی» بودن پول (اسکناس و...) انگشت بگذاریم نظام و سیستم کلی بدهی‌ها، مختل خواهد شد و پیامدهای دیگری خواهد داشت که چنانکه خواهیم دید، قابل جبران نیست.

۲- تحلیل فقهی اوراق نقدی (اسکناس‌ها و...) و اینکه مثلی هستند یا قیمی؟

همچنان که گفتیم اسکناس‌ها اوضاع جدیدی را مطرح ساختند که برای فقها، ناشناخته بود و در دیدگاه‌هایشان نسبت به آن، تأثیر گذارد. اسکناس‌ها نه کالای معمولی بودند که ارزش مبادله‌ای خود را از بهره‌وری استعمالی و میزان مرغوبیت اجتماعی گرفته باشند و نه اسنادی به شمار می‌روند که از پشتوانه طلا برخوردارند و دارنده آنها مالک آن میزان طلا به شمار آید و معامله با آنها (معامله با ارزش طلایی است که منتشرکننده اسکناس برعهده خود گرفته است).^۲ هرگونه پیوند این اوراق نقدی (اسکناس‌ها) با طلا، گسیخته و صندوق جهانی پول ایده حق برداشت ویژه (SDR) را جایگزین پشتوانه طلا ساخته است به گونه‌ای که اعضای این صندوق می‌توانند میزان معینی از ارز کشورهای مختلف را برای ادای بدهی‌ها خود به دیگر کشورها، برداشت کنند و میزان ۸۸۸۶۷۶ گرم طلا معیار این میزان برداشت در نظر گرفته شده است.

بدین ترتیب این اوراق به صورت قدرت فرضی و ارزشی حقوقی برای اشیاء در نظر گرفته شده که جنبه مالی و پولی خود را با خود همراه دارند و اگر از میان بروند، این جنبه پولی یا مالی نیز از میان

۱- در اینجا فرصتی برای پرداختن به مراحل تکامل پول و رابطه اوراق مالی (اسکناس و...) با طلا و نقره، وجود ندارد. تنها می‌توان اشاره به وضع کنونی نمود که در آن، گسستگی کامل سیستم نقدینگی از طلا و نقره و... و تبدیل «اوراق مالی» به وضعی شبیه کالا است که تابع عرضه و تقاضا محقق شد و کالاها نیز مطمئناً «قیمی» هستند.

۲- (بانک بدون ربا) شهید صدر ص ۱۵۰

می‌رود و فاقد هرگونه بهره‌وری استعمالی هستند؛ این اوراق پولی یعنی اسکناس‌ها را حتی نمی‌توان چون سکه‌های فلزی رایج در نظر گرفت چرا که سکه‌های یادشده بنا به فلزی که در ساخت آنها بکار رفته، دارای ارزش ذاتی هستند (مگر آنکه بسیار ناچیز و کم بها باشد) حال آنکه اوراق یادشده این حد از ارزش ذاتی را نیز دارا نیستند.

حقیقت آنست که امروزه، اوراق نقدی (اسکناس‌ها و...) کالای اعتباری خاصی هستند. تعبیر (-) خاص از این جهت است که تفاوت میان آنها و کالاهای قیمتی را که دارای جنبه استعمالی هستند، توضیح داده باشیم؛ حال آنکه اوراق نقدی، فاقد منفعت استعمالی بوده و منفعت مبادله‌ای آنها در نظر است که قدرت خود را نیز از توان اقتصادی کشورهای صادرکننده‌ای که ارزش آنها بدون بستگی به هرگونه پوششی، تعهد کرده‌اند، برگرفته است.

این کالاهای ویژه، از نظر ارزش مبادله‌ای خود تابع قوانین عرضه و تقاضا هستند که به نوبه خود، بستگی به قدرت اقتصادی کشورهای صادرکننده آنها و نیز میزان تمایل این کشورها در حفظ ارزش و قدرت مبادله‌ای این اوراق و همچنین میزان تمایل کشورهای دیگر در معامله با کشور مورد نظر دارد و همه این عوامل در قوانین عرضه و تقاضای یاد شده، مؤثر هستند.

به بیان دیگر، اشیاء به طور کلی بر چهار دسته می‌باشند:

دسته‌ای که جنبه استعمالی و کاربردی آنها بیش از جنبه مبادله‌ای، مطرح است؛ کالاهای معمولی از این دسته‌اند. دسته‌ای از اشیاء نیز هستند که به هر دو جنبه در آنها توجه می‌شود مانند طلای ساخته شده. دسته سوم اشیایی هستند که جنبه مبادله‌ای آنها بیش از جنبه کاربردی و استعمالی است مانند سکه‌های پولی یا حتی طلایی که ارزش کاربردی و استعمالی‌اش، فراتر رفته است و سرانجام اینکه اشیایی وجود دارند که تنها به جنبه مبادله‌ای آنها توجه می‌شود مانند اوراق نقدی و این بدان معناست که (مالیت) این اوراق، تمام هستی و قوام آنها را تشکیل می‌دهد.

حال اگر اوراق مشابه دیگری از جمله اسکناس یا اوراق نقدی دیگری در طول زمان، جایگزین آنها شده باشد، مثلی خواهند بود اما اگر تفاوت داشته باشند یا در شرایط مختلف زمانی، دارای ارزش و قیمت متفاوتی باشند نمی‌توان مثلی بودن آنها را در اینجا، معتبر دانست زیرا گفته‌ایم که مثل بودن به مفهوم تشابه واحدها و اجزاء اموال و جایگزین شدن هر کدام به جای دیگری - بدون تفاوت قابل توجهی از نظر عرف می‌باشد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که اوراق نقدی می‌توانند مثلی باشند همچنان که می‌توانند قیمی هم باشند که البته بستگی به وحدت ارزش یا اختلاف در ارزش آنها دارد ولی در واقع پیش از آنکه مثلی باشند قیمی هستند زیرا اعتبار آنها در (ارزش) مالی آنهاست.

مرحوم اصفهانی^۱ وقتی به مسأله معروف چگونگی ضمان کسی که در تابستان مقداری یخ غصب کرده و بخواهد در زمستان آنرا ادا کند، می‌پردازد تأکید دارد که وجوب بازگرداندن مثل، دلیلی بر ضمان داشتن و جریمه شده است و حتماً باید جنبه مالی (و ارزش پول) را در نظر گرفت چرا که مورد تلف شده جز با مال (پول)، جبران شدنی نیست و می‌افزاید: بدین ترتیب تفاوت میان سقوط مالی (اعیان) از یک سو و سقوط مثل از آن سوی دیگر، روشن می‌گردد بازگرداندن عین به لحاظ مالکیت آن و نه جنبه پولی یا مالی اش، می‌باشد ولی ضمان و جریمه همچنانکه روشن خواهد شد - تنها به لحاظ جنبه مالی (پولی) آنست.

بنابراین ضمانی که غاصب باید برعهده گیرد به لحاظ اثر مالی است که در تابستان نسبت به زمستان - برخلاف اصل خود مالکیت که تفاوتی نمی‌کند - متفاوت است.

و آنگاه که سعی می‌کنیم اشیای مثلی را بشناسیم درمی‌یابیم که تعریف‌های مربوطه متفاوتند با در نظر گرفتن اینکه مثلیت در یک متن شرعی، نیامده است.

مرحوم مقدس اردبیلی تأکید دارد که در این صورت، موضوع را به عرف وامی‌گذاریم و در هر چیزی که در عرف گفته شود مثل دارد، همان را ملاک قرار می‌دهیم حال اگر آن مثل، وجود نداشته باشد یا به دشواری حاصل آید، ارزش آنرا در نظر می‌گیریم و حتی سزاوارتر آنست که در مورد اشیای تلف شده، مثل آنها را در نظر گرفت، نمی‌توان مطلق گندم را برای هرگونه (غله) تلف شده در نظر گرفت و در این مورد تفاوتی میان آن و پیراهن یا اسب و غیره - در صورتی که مثل‌های عرفی داشته باشند، وجود ندارد.

صاحب جواهر الکلام اعتراض می‌کند که این، مخالف اجماع است و تفسیرش از این قرار است که منظور، مثل عرفی نیست و چیزی بالاتر از آنست که عبارت از همانندی در اغلب آن ویژگی‌هایی است که ارزش پولی یا مالی چیزی را تشکیل می‌دهند و می‌افزاید که این موضوع تنها در اشیای برابر و نزدیک به یکدیگر از نظر صفات و منافع و ظاهر و باطن معلوم آنها، یافت می‌شود و پس از نقل تعریف‌های دیگر، می‌گوید، فی‌الجمله مراد از همه تعریف‌ها، یکی است و آن اینکه همانندی ذاتی در اغلب آن ویژگی‌هایی است که مرغوبیت و ارزش آنرا، تشکیل می‌دهند.^۲

و می‌افزاید: گو اینکه ممکن است گفته شود یا گفته شده است که: ظاهر آیه^۳، از سرافاق و جانبداری از حق مالک، به وی اجازه می‌دهد که مثل (کالای تلف شده خود را) طبق عرف عمومی

۱- المسائل المستحدثة - روحانی ص ۳۸. ۲- جواهر الکلام ج ۳۷ ص ۹۱.

۳- آیه ۱۹۴ از سوره بقره: «من اعتدی علیکم فاعتدوا به مثل ما اعتدی علیکم» (پس هرکس بر شما تعدی کند به همان اندازه تعدی اش، بر او تعدی کنید).

بازستاند و غاصب حق ندارد - در صورتی که چنین تقاضایی از وی به عمل آید - سرپیچی کند و این بدان معنا نیست که مالک حق ندارد ارزش (کالای تلف شده خود را) از غاصب مطالبه نماید. ظاهراً چنین است که تلف شده در حکم (مضمن) و (عوض) در حکم بهای آن کالا است و فروشنده حق انتخاب هر کدام را دارد. بنابراین مالک حق دارد ارزش (کالای تلف شده خود را) مطالبه کند و در عوض مال (تلف شده) خود جز بدان رضا ندهد. در اینجا نمی توان به (اصالت برائت ذمه غاصب از ضمان ارزش مطرح نمود چرا که در اینجا استصحاب اشتغال ذمت داریم و برائت آن متوقف است بر اداء حق مالک و ارضاء آن چرا که این امر مطلوب است).

و چه بسا گفته شود: «طلا و نقره ملاک اصلی در پرداخت عوضهای جرمیه‌ها و غیر آن طبق آنچه از برخی متون مطرح شده در کتاب زکات برداشت می شود تلقی می گردد»^۱.
 بدین ترتیب، گفته ما در مورد حقیقت اوراق نقدی (اسکناس‌ها و...) که در وضع فعلی خود مسلماً قیمی (ارزشی) هستند (با در نظر گرفتن اختلاف ارزش) مسجل می گردد؛ این اوراق را هرگز نمی توان به اعتبار عدم تغییر بهای آنها جز به گونه بسیار اندکی، با طلا و نقره، مقایسه کرد حتی با سکه‌های فلزی پولی (فلوس) پولی نیز - آنچنان که برخی انجام داده‌اند^۲ - بنابه وجود ارزش هرچند اندک ذاتی که در خود دارند و نیز عدم تغییرات عمده‌ای در (ارزش) آنها نمی توان مقایسه کرد مگر آنکه تغییر در ارزش اوراق نقدی (مالی) نیز اندک و به لحاظ عرفی قابل قبول باشد.
 بدین ترتیب می توان گفت که بازگرداندن (ارزش کالای تلف شده) اعتبار خاص خود را دارد.
 در بازگرداندن مثل نیز، استناد به اجماع، معنای ندارد زیرا چنین اجماعی محقق نیست.
 و اگر هم محقق باشد اجماع مدرکی است^۳ که از نظر امامیه، فاقد ارزش است.

استدلال معتقدان به رد مثل:

۱- هرگونه دینی اعم از آنکه پول، کالا یا هر چیز دیگری باشد به همان (مثل) خود برعهده گیرنده، قرار می دهد و همچنان که تردیدی نیست که تعهدی بیش از (مثل) کالای اولیه، نباید مطرح

۱- معلق بر کتاب (الجواهر) بر آنست که چه بسا مراد مؤلف گفته امام(ع) در موق اسحاق بن ابراهیم که فرمود: زیرا عین مال، درهم است و هرچه طلا یا کالا جز درهم باشد، عرض است، به درهم در زکات و دیه بازمی گردد (وسائل الشیعه باب ۱ از ابواب زکاه الذهب و الفضة، حدیث ۷۰)
 - جواهرالکلام ج ۳۷ ص ۹۳.

۲- مجله مجمع الفقه الاسلامی، الممد ۲ الجزء ۳ صفحه ۶۹۷ نظر شیخ عثمانی.

۳- اجماع مدرکی در مورد اجماع گفته می شود که سندی یا روایتی در رد یا تأیید مطلب مورد بحث وجود داشته باشد در این صورت اجماع، حجت نیست و باید صحت یا سقم سند را بررسی کرد.

باشد و به صرف کاهش قیمت و ارزشی آن نباید دچار تغییر گردد. در اینجا نیز همین حکم صادق است.

این مهمترین اشکال موجود در این میان است؛ مثلاً اگر «عینی» مورد غصب قرار گرفت باید همان عین حتی اگر قیمت آن کاهش پیدا کرده باشد، بازگردانده شود در مورد پول نقد یا اوراق مالی (اسکناس و... نیز بی هیچ تفاوتی، مسئله به همین شکل است.

ولی پیش از این دیدیم که فقها در مورد صرف بازگرداندن «عین» در صورتی که تفاوت قابل ملاحظه‌ای در ارزش آن به دلیل اختلاف زمانی و مکانی مطرح گردد، متفق نیستند چرا که آنچه مطمح نظر است، ارزش استعمالی و ارزش مبادله‌ای است که در اینجا با یکدیگر تفاوت دارند.

با این حال، خاطر نشان ساختیم که میان پول (نقدینه) و کالا از این جهت که نقدینه تنها متکی به ارزش مالی است و این نکته در اوراق نقدی که فاقد هرگونه نفع استعمالی هستند، کاملاً آشکار است، تفاوت زیادی وجود دارد و بدین دلیل مقایسه این دو با یکدیگر، مفهومی ندارد.

کاهش قیمت کالاها را نیز نباید با افزایش این قیمت، مقایسه کرد زیرا مسایل دیگری از جمله قاعده ثبات در مالکیت نسبت به غاصب به اعتبار بقای «عین» در مالکیت مالک اول در صورتی که همچنان مانده بود و در صورت تلف شدن (غاصب) ملزم به شدیدترین حالتهاست.

آری می‌توان گرفتن افزوده را در خصوص پولهای کاغذی مورد توجه قرار دارد.

۲- روایاتی نیز هست که تفاوت در قیمت‌ها را نادیده می‌گیرند از جمله:

الف: روایت صحیح معاویه بن سعید: «در مورد مردی که درهم‌هایی از دیگری به قرض گرفت و آن درهم‌ها از درجه اعتبار ساقط شده یا اینکه تغییر پیدا کردند و دیگر چیزی با آنها معامله نمی‌شد، می‌پرسد: آیا صاحب درهم‌ها باید همان درهم‌های اول را مطالبه کند یا درهم‌هایی که اینک میان مردم، به جریان افتاده است؟ امام (ع) فرمود: درهم‌های نخست از آن صاحب درهم‌هاست.^۱

ب: روایت یونس: برای امام (رضاع) نوشتیم که: «از کسی ده درهم طلب داشتیم، سلطان آن درهم‌ها را از (اعتبار) ساقط کرد و درهم‌های گرانتر را رایج نمود و امروزه آن درهم‌های نخست، اندکی کم‌ارزش‌تر از گذشته هستند، طلب من چگونه می‌شود؟ آن درهم‌هایی که سلطان از اعتبار ساقط کرد یا درهم‌های (جدیدی) که تازه رایج شده‌اند؟ حضرت (ع) فرمود: همان درهم‌های اولی،^۲

روایت صحیحی نیز از همین یونس آمده است که در آن می‌گوید: «به امام (رضاع) نوشتیم که: از مردی سه هزار درهم طلب دارم این درهم‌ها در آن زمان در میان مردم رایج بود ولی امروزه دیگر رایج نیستند آیا من عین همان درهم‌ها را باید بازپس گیرم یا آنچه را که امروزه جریان دارد؟ می‌گوید

حضرت (ع) مرقوم فرمود: تو می‌توانی همانگونه که درهم‌های جاری میان مردم به او دادی از او درهم‌های جاری میان مردم، بازپس گیری. به نظر می‌رسد مرحوم کلینی و مرحوم شیخ طوسی این تناقض ظاهری را به این صورت حل کردند که وقتی طلب کسی درهم‌هایی با نقدینگی مشخصی بوده است در بازپس گیری، همان درهم‌ها، ملاک است ولی اگر درهم‌هایی با وزن معلوم ولی با نقدینگی نامشخصی در میان بوده باید درهم‌هایی که در میان مردم جاری است، بازپس گرفته شود.^۱

اعم از اینکه چنین جمع عرفی میان این دو صنف روایت درست باشد یا نباشد ملاحظه می‌شود که تفاوت در قیمت آنچنان جزئی است که از آن به «اندک» (وضیعه) یاد شده است و این ارتباطی به مورد ما ندارد که شاید به دلیل تسامح در این میان باشد؛ از سوی دیگر این روایت بیش از آنکه روی جنبه نقدینگی عنصر مبادله‌ای تأکید داشته باشد با آنچه ما گفتیم، همسویی دارد.

بهرحال مورد ما که جز به جنبه مبادله‌ای توجه ندارد با این موارد قابل مقایسه نیست.

علاوه بر اینها خاطر نشان می‌شود که صاحب جواهر پس از تأیید استحقاق درهم‌های نخست که برخلاف نظر شیخ صدوق در «المقنع» است و او (بازپس دادن) درهم‌های جاری در میان مردم را واجب می‌داند، اشاره می‌کند که: می‌توان این حکم را روی مهریه زنها یا بهای کالای فروخته شده جاری دانست ولی در مورد قرض چنین نیست. سپس ایشان امکان مطرح شدن خیار در این معامله را - در صورت ناآگاهی - پیش می‌کشد زیرا این امر همچون وجود عیب در آنست.^۲

علاوه بر این، روایاتی نیز هست که به کار ما می‌آید، از جمله:

الف) مکاتبه محمد بن الحسن با امام رضا (ع): مردی اجیری را گرفت که برایش بنایی بسازد و به او غذا و پنبه و... می‌داد. پس از مدتی قیمت غذا و پنبه نسبت به روز نخست کاهش یا افزایش یافت حال آیا باید به بهای همان روز نخست با وی محاسبه کند؟ امام (ع) در پاسخ مرقوم فرمود: به بهای همان روز نخست که با او قرار گذاشته است.^۳

ب) در مورد مردی که به کسی پولی بدهکار بود و به جای بدهی خود، غذا، زعفران و پنبه می‌داد و روی قیمت صحبتی با طلبکار نکرده بود پس از دو یا سه ماه قیمت غذا، زعفران یا پنبه تغییر پیدا کرد. حال با کدام قیمت باید با او محاسبه کند؟ می‌گوید صاحب دین را باید با نرخ همان روزی که دریافت کرده محاسبه کند یا قیمت دو سه ماه بعد را به هنگام بازپرداخت؟ امام (ع) مرقوم فرمود: طبق قیمت روز پرداخت بر عهده اوست.^۴

توجه می‌شود که امثال این روایتها، تأکید بر ارزش و بهای (کالاهایی) دارند که در همان روز به

۱- جواهر الکلام ج ۲۵ ص ۱۶۶.

۲- وسایل الشیعه ج ۱۲ ص ۴۴۸.

۳- وسایل الشیعه ج ۱۲ ص ۴۰۲.

۴- وسایل الشیعه ج ۱۲ ص ۴۰۲.

دست دیگران می‌رسد حتی اگر هنوز عملاً هم به دستشان نرسیده باشد و به صورت دستمزد یا «دینی» بر عهده باشد. آنچه مهم است ارزش روز (کالاها یا اموال) در زمان پرداخت است که البته جای بحث و بررسی بیشتری اینجا هست.

۳- روایتی که خمه به نقل از ابن عمر نقل کرده که می‌گوید: «خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیدم و عرض کردم من مردی هستم که شتر می‌فروشم. گاه به دینار می‌فروشم و درهم می‌گیرم و گاه به درهم می‌فروشم و دینار می‌گیرم. فرمود (ص): تا وقتی از هم (خریدار و فروشنده) جدا نشده‌اید و میانتان چیزی نمانده باشد. اشکالی ندارد که به قیمت روز بگیری».

ابن عمر، شتران را به دینار یا درهم می‌فروخت. گاهی بهای شتر را (نقداً) دریافت می‌کرد و گاهی نیز به صورت مدت‌دار می‌فروخت وقتی بها را می‌گرفت گاهی خریداری که باید دینار می‌پرداخت جز درهم همراه خود نداشت و گاهی نیز خریداری که باید درهم می‌داد فقط دینار با خود داشت حال آیا باید بهای (شتر) را به قیمت روز معامله، دریافت می‌کرد یا به قیمت روز دریافت پول؟ پیامبر (ص) می‌فرماید که ملاک نرخ همان روز ادای آنست.

دکتر سالوس نیز این مسئله را به عنوان یک اصل در اینکه دین را باید به مثل آن و نه به قیمت، ادا کرد، در نظر گرفته است.

ظاهراً این مسأله دلیلی بر مسأله مورد نظر ما نیست. تفاوت فاحش میان طلا و نقره از یک سو و اوراق نقدی (اسکناس‌ها و...) از سوی دیگر، گویای این مطلب است ولی این تفاوت فاحش در اینجا، اصولاً مطرح نیست و به دلیل ثبات بازار، تفاوت اندک نیز به لحاظ عرف، قابل گذشت است. علاوه بر آن، احتمال صلح و توافق نیز زیاد است و به طور کلی درباره این موضوع و این روایت، سخن فراوانی می‌توان مطرح ساخت.

۴- در مورد استدلال به اجماع نیز چنانچه دیدیم، اجماعی وجود ندارد اجماعی نیز که مدرک پسندی برای خود دارد، از نظر امامیه، صحت ندارد.

۵- اینکه پذیرش این معنا به مفهوم وارد شدن به جهالت منتهی به نزاع و اختلاف است. باید گفت اگر چنین چیزی باشد در مورد قیمی‌های تلف شدنی نیز مطرح خواهد بود که بدین ترتیب همگان متعهد به پرداخت ارزش خواهند بود و بعد از مراجعه به عرف و در واقع پس از مراجعه به ملاک‌های بسیار دقیق امروزی، جایی برای نزاع نخواهد ماند.

۶- کسانی که مدعی بازگرداندن ارزش قرض هستند تنها به کاهش (ارزش) آن نظر داشته‌اند حال اگر ارزش ملاک باشد باید کاهش و افزایش هر دو در نظر گرفته شود. حقیقت آن است که ما می‌توانیم در پرتو قدرت خرید هر یک و با توجه به عدالت عمومی و در صورتی که تغییر و تفاوت

فاحش باشد و به هر دوجنبه (کاهش یا افزایش قیمت) پای‌بند باشیم.

۷- گفته می‌شود که تورم از جمله عوارض منفی سیستم پولی - مالی کنونی است آیا این وام دهنده است که باید این عوارض منفی را تحمل کند؟ و چرا نباید در پی سیستم پولی - مالی اسلامی برای ارائه به جهانیان نباشیم؟

البته چنین وصفی، دلیل بر آن نیست که تسلیم دلایل فوق‌الذکر نگردیم. آری ما وظیفه داریم که برای رهایی از این عوارض منفی، جایگزین اسلامی را برای جهانیان عرضه کنیم.

۸- گفته شده است که قرض، قرارداد خیرخواهانه‌ای است که خداوند متعال برای آن پاداش و اجر در نظر گرفته و چه بسا به بخشش منتهی گردد (و ان تصدقوا خیر لکم)، حال چگونه چشم‌ها به قرض دهنده دوخته شده تا تنها او عوارض تورم را به دوش کشد؟

حقیقت آنست که آیاتی که به منع ربا در قرض یا معامله اشاره دارند، اصل عدالت را ملاک قرار داده‌اند (لا تظلمون و لا تظلمون) و مدتی این نظر نیز روی اقتضای عدالت انگشت می‌گذارد گو اینکه دلیل یاد شده محدودتر از مدعاست زیرا تنها به قرارداد قرض مربوط می‌شود حال آنکه مدعا، شامل هر مبلغ مدت‌داری است.

۹- تغییر در ارزش پول، تنها در قرض‌ها و بدهی‌ها مطرح نیست و شامل قراردادهای دیگر نیز می‌شود؛ به عنوان مثال، اجاره دهنده زمینی در بیشتر کشورهای اسلامی، حق ندارد جز با موافقت مستاجر به قرارداد خاتمه بخشد و مایملک خود را باز پس ستاند لذا قرارداد به مدت دهها سال به طول می‌انجامد و اجاره بها به یک یا دو درصد ارزش مبلغ اجاره بهای آغاز قرارداد می‌رسد.

در اینجا ما می‌توانیم متعرض این استدلال شویم ولی آیا حق داریم در پرتو قوانین بشر ساخته، اسلام را به محاکمه کشانیم؟ اگر فرض کنیم که این الزام از سوی حکومت اسلامی مطرح شده است طبیعی است که حاکم شرع، مقتضیات عدالت اسلامی را در نظر گیرد و شرایطی برای رهایی از عوارض منفی تورم، مقرر بدارد.

۱۰- ما باید این معنا را بر تمامی شؤون زندگی تعمیم دهیم؛ کارمندی که حقوق ثابتی دریافت می‌کند اگر شخصاً اقدام به جبران خسارتهای او نکنیم، نخواهد توانست افزایش عددی را که باری جبران کاهش ارزش (پول) در نظر می‌گیریم، ادا نماید. این امری طبیعی است که باید بدان توجه کرد گو اینکه در نتایج بحث ما تأثیر چندانی ندارد.^۱

۱۱- گفته می‌شود جنبه مالی اعتباری اوراق نقدی (اسکناس‌ها و...) برگرفته از اعتبار صاحب

۱- برای آگاهی از جزئیات اینگونه اعتراض‌ها، به مقاله استاد دکتر سالوس در مجله مجمع فقه اسلامی، دوره سوم جزء سوم از صفحه ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۵، مراجعه فرمایید.

اعتبار است و مالیت تضمین نشده است. به تعبیر دیگر «عین» با همه خصوصیتی که دارد تا زمان ادای آن، بر عهده خواهد بود و در فرض ما در زمان ادا ارزشی ندارد پس دلیلی برای تدارک ارزش آن (ارزش روز تحویل) وجود ندارد آنچه از دست رفته است همان اعتباری است که اعتباردهنده به آن بخشیده است.^۱

این مسئله واقعاً شگفت می‌نماید چرا که حقیقت اوراق نقدی (اسکناس‌ها و...) چیزی جز اعتبار داده شده از سوی منبع آنها نیست و اگر از این اعتبار، مجردشان سازیم نه ارزش و نه خصوصییتی برای آنها می‌ماند.

رایی نهایی در این خصوص:

از آنچه گذشت روشن می‌شود که:

۱- ما بدان گرایش داریم که اوراق نقدی (اسکناس‌ها و...) را از «قیمی»ها بدانیم مگر آنکه واحدها و اجزای آنها، ارزش واحدی داشته باشند.

۲- روش عرفی که شرعاً هم قابل قبول است «ثبات نظام معاملاتی را با وجود تفاوت‌های اندک در ارزش و قیمت، ترجیح می‌دهد.

۳- اقتضای احتیاط، انجام مصالح‌های در صورت وجود تفاوت زیاد (در قیمت‌ها) است که این روش مناسبی در حالات وام دهی، مهریه‌ها و بدهی‌هاست.

۴- ولی در حال غصب، غاصب باید متعهد به انجام شدیدترین (به معنای حداکثر زیان به خود) حالتها باشد.

۵- دولت اسلامی مادام که ادله شرعی موجود چنین امکانی را فراهم می‌آورد و ظرفیت آن را دارد باید راه‌های مختلفی را پیش روی بگذارد.

والله اعلم